

بررسی عناصر چهارگانه آب، باد، خاک و آتش در شعر عنصری

دکتر علی محمد پشت‌دار*

سهراب سعیدی**

چکیده

عناصر چهارگانه آب، باد، خاک و آتش به دلیل جایگاه و نقش ویژه‌ای که در استمرار زندگی اجتماعی جوامع بشری داشته و از روزگاران کهن نزد جوامع گوناگون قداست خاصی داشته است. عنصری یکی از شاعران سبک خراسانی است که البته در شعرش، نسبت به طبیعت توجه و احساس عمیقی ندارد و مستقیماً به وصف طبیعت نمی‌پردازد وی به جای خلق تصاویر طبیعی به بازآفرینی آن می‌پردازد اما در مورد عناصر اربعه توصیفات و تشبیهاتی دارد که این مقاله با استفاده از ابزار کتابخانه و به روش تحلیل محتوا می‌کوشد تا این عناصر را در شعر وی نشان دهد.

کلیدواژه‌ها: آب، باد، خاک و آتش، سبک خراسانی، شعر عنصری.

مقدمه

شاعران سبک خراسانی به طبیعت و جلوه‌های آن توجه خاصی داشته‌اند. عناصر اربعه در شعر این دوره به خوبی نمایان است که از نمایندگان این سبک و این نوع شعر می‌توان به انوری و عنصری اشاره نمود. که البته گستره‌ی طبیعت در شعر عنصری رنگ و جلای چندانی ندارد. از میان اندک تشبیهات و توصیفات او، رنگ اشرافیت درباری به خوبی نمایان است. «چهارعنصر طبیعی مورد توجه خاص او، باران، ابر، آب و باد هستند که همه را از دریچه‌ی ادراک شاعرانه‌اش در

am.poshtdar@yahoo.com

sohrab_minab@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۹/۱۵

*دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور

**کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۷/۲۵



چارچوب مدح به نمایش می‌گذارد؛ و پرده‌های رنگارنگ طبیعت در شعر او گاه مبین اوصاف ممدوح و دربار او و گاه انگیزش عاطفی خاص او به ممدوح است. تصاویر مختلف او از ابر یا مبین رنگ سیاه آن یا عظمت و شکل توده‌ای آن و یا الزام بارش آن برای انسان‌هاست که برای روزگار او که زندگی مردم از راه کشاورزی می‌گذرد کاملاً لازم و ضروری است. عنصری به جای آفرینش تصویرهای طبیعی، بیشتر دست به بازآفرینی می‌زند» (هفشجانی، ۱۳۹۰: ۲۰۸).

عنصری در طبیعت، به چهار عنصر و گستره‌های آراسته در فصل بهار توجه خاص دارد. هرچند سایر عناصر طبیعت از حیوانات، گیاهان و جانداران را نیز به خوبی در آثارش می‌گنجاند اما با این همه «باغ، باد، ابر، باران و آب مضمون‌هایی است که شاعر به آن‌ها علاقه دارد و آن‌ها را می‌پروراند. باغ را فارغ از جزئیات آن وصف می‌کند. واقعیات طبیعی به دیده‌ی او تصویر جنگاوران جوان و زیبایی‌ها را در شعر او، مضامین برگرفته از طبیعت و در چارچوب مدح و بیشتر به صورت استعاره جایگزین می‌شوند. آنچه مایه‌ی امتیاز این شاعر است کمال صوری اوست» (سمعی گیلانی، ۱۳۹۵: ۸۱). این مقاله عناصر چهارگانه را در شعر عنصری بررسی می‌کند.

بحث اصلی و تحلیل

چهار عنصر آب، باد، خاک و آتش، عناصری هستند که عنصری فراوان در اشعارش به کار برده است به طوری که به کارگیری این عناصر یکی از مشخصات سبکی این شاعر شده است و این هم بخاطر باور پیشینیان به این عناصر اربعه بوده است. در اینجا نمونه‌هایی از شعر عنصری در این چهار عنصر را ذکر می‌کنیم.

عنصر آب

آب منشأ حیات و زندگی است. آن گونه که قرآن می‌فرماید: «وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»، (خداوند از آسمان آب (باران) را فرستاد و به وسیله آن زمین را پس از آنکه مرده بود جان بخشید) (نحل: ۶۵). در بسیاری از فرهنگ‌ها و ادیان باستانی «آب» دارای جایگاه خاص است؛ چنانکه این عنصر در عموم فرهنگ‌های اساطیری دارای سه نمود و نقش می‌باشد: «به



عنوان عنصر سازنده آفرینش؛ به عنوان مایه حیات و تولد دوباره و به عنوان تزکیه کننده» (باحقی، ۱۳۶۹: ۳). این مطالب بازگو شده بیانگر جاندار بودن آب در باورهای باستانی می‌باشد. زمردی می‌گوید: «زنده بینی و جاندارپنداری آب مرهون ارزش قدسی آن به عنوان عنصر بنیادین در چرخه آفرینش است. در مینوی خرد بر مراقبت از آب و آسایش این عنصر تأکید شده است. ایرانیان باستان نیز به جنبه آگاهی آب توجه داشته‌اند. وجود چشمه آب حیات که بخشنده زندگی است و سخن گفتن آب شور در شاهنامه در داستان اسکندر و سیه پوش شدن آب از مرگ سیاوش در داستان کیخسرو نمونه‌های از آنیمیزم (Animism) به شمار می‌آیند:

«خروش آمد از چشمه آب شور که ای آرزومند چندین مشور»
 (فردوسی، ۱۳۹۲، ج: ۷، ۸۷).

و نمونه دیگر این زنده انگاری را در مخزن الاسرار نظامی می‌بینیم؛ که دلالت بر شعور و جاندار بودن آب است:

آب که آسایش جان‌ها در اوست کشتی داند چه زیان‌ها در اوست
 (نظامی، ۱۳۷۶، مخزن الاسرار: ۱۲۵)

گفتم که دودم از دل و ابرم ز چشم خاست گفتم که دود از آتش خیزد بخار از آب
 (همان، ۸۲)

آب جودش بردمد زرین شود گیتی همه آتش خشمش بخیزد سنگ خاکستر شود
 (همان، ۹۷)

آب گردد آذر از بر حلم او یابد گذر باز آب در بگذرد بر خشم او آذر شود
 (همان، ۹۸)

همی در شهرهای حاسدانش به جای آب نار آید در انهار
 (همان، ۱۱۲)



از آب روی چشم شاه جزوی معتبر گشت و مایه نامعتبر
(همان، ۱۲۲)

تا نباشد زمانه بی شب و روز تا نروید بی آب نیلوفر
(همان، ۱۳۵)

وگرفرو شود آهن ب آب و طبع اینست چرا برآید جوشن همی بروی غدیر
(همان، ۱۳۶)

جگر شکافد هنگام زخم، شمشیرش به طبع شیر، مگر شیر آب داد به شیر
(همان، ۱۴۰)

ز تف به روز به جوش آید آب در جیحون به شب ز پشته در و بد توان گرفت قرار
(همان، ۱۴۶)

خدای فایده مهرش اندر آب نهاد کز آب زنده بود خلق وز آب نیست گزیر
(همان، ۱۵۵)

بخویشتن برخندید و از حسد بگریست دلیل خنده اش رع دست و آب دیده مطر
(همان، ۱۶۰)

وگر نباشد باده بدیل آب حیات ز کف خویش در افکن بکام در ساغر
(همان، ۱۶۴)



سخت‌آب حیاتت هر کجا بچکد
بطبع زنده شود گرچه برچکد به حجر
(همان، ۱۶۴)

چو شد به دریا آب روان و کرد قرار
تباه و بی‌مزه و تلخ گردد و بی‌بر
(همان، ۱۶۷)

از آن که گوید آتش به آب در نبود
همی شنو سخن و هیچ استوار مدار
(همان، ۱۷۰)

روی زیر آب دارم، آب نه بل خون دل
روح زیر بار دارم، بار نه بل تیربار
(همان، ۱۹۲)

نام او آب و نبات آمد که بی‌آب و نبات
بر زمین جایی نباشد و بر بود ویران بود
(همان، ۱۰۱)

آب جیلیم از آن‌روی کارزار بهم
خزین‌های ملک‌ان بود در بهم نفر
(همان، ۲۰۸)

چو آب جوشان باشد چو دست خواهد کند
چو مرغ باشد چون رفت بایش هموار
(همان، ۲۱۷)

ز آنسان نرود آب ز بالا سوی پستی
چونانکه رود نظم مدیحش به فکر بر
(همان، ۲۲۵)



مشعبد است غم عشق هر کجا باشد ز خاک آب پدید آورد ز آتش غم
(همان، ۲۷۶)

ور از رواق گشاده نظر کنی سوی آب همه قوام جسد بینی و غذای روان
(همان، ۲۹۵)

ز عکس آب هوانبر گشته چون خط دوست سهر سبز و جهان سبز گشته چون بستان
(همان، ۲۹۶)

رواق تخت سلیمان و آب زیر رواق سان صرح مُمَرَّد که خلق از و به گمان
(همان، ۲۹۷)

ز آب پاک دهان پرستاره دارد ابر ز باد پاک اشکم پرستاره دارد طین
(همان، ۲۹۸)

عنصر باد

در ادیان و اساطیر و باورهای کهن از باد به عنوان عنصری جاندار یاد شده است. «در بندهشن از باد به عنوان هجدهمین آفریده هرمز سخن رفته است. در آیین مهری و متون مزدیسنی نیز به ایزد باد و مینوی باد اشاره می‌شود. از اینروست که گاهی ستایش باد به‌عنوان آفریده مزدا خاطر نشان شده - است» (زمردی: ۱۲۶).

باد پرتکاپوترین و در عین حال، نامرئی‌ترین عنصر طبیعت به شمار می‌رفته است؛ «از همین جهت است که شباهت عجیبی با «جان» می‌یابد؛ نیرویی ناپیدا که در باور انسان اساطیری، مرز بین بودن یا نبودن را معین کرده است و بارزترین نمود آن «در حرکت» تجسم یافته است. در اساطیر ایرانی نیز این بن‌مایه موجود است در بندهشن از پیوند بین جان و باد که آن را هجدهمین آفریده هرمز خوانده است یاد شده است. رسیدن باد به مقام «ایزدی» در اساطیر ایرانی [ایزد ویو] نیز، در تکامل



فرض همین نقش جاندارپندارانه برای این عنصر طبیعی است» (دادگی: ۴۸).

زادسپرم، جاندارترین تصویر را از «مینوی باد» ارائه می‌کند: «مینوی باد به شکل مرد در زمین پیدا شد؛ روشن؛ بلند و به آیین [متناسب]، موزه‌ای چوبین به پای داشت... و باد همه زمین را یکسره فرا وزید و آب را بغلتانید و به اطراف زمین افکند» (زادسپرم، ۱۳۶۹: ۱۹). همچنین در تورات از باد به عنوان عامل مرگ یاد می‌شود: «اینک باد شدیدی از طرف بیابان آمده چهار گوشه خانه را زد و بر جوانان افتاده و مُردند». در داستان اکوان دیو و اساطیر بین‌النهرین نیز که ناظر بر تلقی آن‌ها از باد به‌عنوان موجودی جاندار بود نیز تأییدی بر این مقوله است» (زمردی: ۱۲۷).

در شاهنامه نیز در دو داستان نبرد رهام با جادو (که باد به کمک رهام آمده و با حق و راستی علیه جادو همکاری و همراهی می‌کند) و داستان سیاوش، به جانداري و شعور باد اشاره شده است:

«چو رهام نزدیک جادو رسید سبک تیغ تیز از میان برکشید
 یی‌فکند دستش به شمشیر تیز یکی باد برخاست چون رستاخیز»
 (فردوسی، ج ۳: ۱۳۹)

همچنین بادی به ملک اندر به کام دل مصیب دشمنان و بدسگالان تو ای خسرو مصاب
 (همان، ۸۶)

چيست آن تیر او که بگشاید که چنو هیچ باد صرصر نیست
 (همان، ۹۲)

باد نوروزی همی در بوستان بتگر شود تا ز ضعش هر درختی لعبتی دیگر شود
 (همان، ۹۶)

باد آن را آب داده تیغ او خیزد اگر در جهان بر کافران بار دگر طوفان بود
 (همان، ۱۰۱)



گر ز آهن تن کند بدخواه او در کارزار
باد خوش چون بر تن او بگذرد سوهان شود
(همان، ۱۰۶)

چو اندر هوا کوه بر قوم موسی
چو بر قوم عاد آیت باد صرصر
(همان، ۱۱۷)

چو بر مالده به رزم اندر کمان را
اجل بینی نهان در باد صرصر
(همان، ۱۲۲)

چشم زی رویش نگه کرد اندرو لاله شکست
باد تا بویش به خود بر کرد مشک آورد باد
(همان، ۱۲۶)

پیش او همچو پیش باد که است
هر چه اندر جهان همه لشکر
(همان، ۱۳۱)

منظر اوست مجمع همه فضل
آفرین باد بر چنین منظر
(همان، ۱۴۲)

به وقت آن که زمین تفته بد ز باد سموم
هوا چو آتش و گرد اندر و به جای شرار
(همان، ۱۴۶)

نگر که باد برو چگونه مسئولیت
که گاه دایره سازد او و گه پرگار
(همان، ۱۶۸)



نقاش باد و سرش سبز باد و کار به کام فلک مساعد و دولت رفیق و ایزدیار
(همان، ۱۸۳)

به باد ماند و کس باد دید ابر نهاد به ابر ماند و کس ابر دید آتش بار
با یار یکس سوی شمر شو چو وزد باد به شمر شکن زلف بتان را بشمر بر
(همان، ۲۲۲)

اگر باد از رازیان کرد شاید که برنا کند مدح شاه جهانش
(همان، ۲۴۰)

بگذرد باد شمال ایدون که نشانی که او دست‌های ناقد ز دست یا باد شمال
(همان، ۲۴۲)

خاک و باد آب و آتش طبع از آن شد که اسب اوست
خاک طاقت آب گردش باد یا آتش فعال
(همان، ۲۴۳)

پیام داد به من دوش باد شمال ز حضرت ملک مال بخش دشمن مال
(همان، ۲۶۱)

به چون تو ابر نبندد فروغ شمه دهه بلند کوه نجبند به چون تو باد شمال
(همان، ۲۶۳)

عنصر خاک (و زمین)

خاک عنصری است روان و روان دهنده، نیرو می‌دهد و نیرو می‌گیرد، «در کنار عناصر دیگر پدید



می‌آورد و جان می‌بخشد و اوست که الهه رازها و بارورکننده همه سوددهنده‌هاست. آخشیح خاک در اساطیر - به‌عنوان آخشیح فرودین - دارای ارزش قدسی و احترامی خاص از دیدگاه اسطوره‌ای است که با استقرار در فرهنگ‌های اساطیری و روایات دینی و ادبی، به جنبه جاندارانگاری آن توجه شده است. مطالب مربوط به تجلیات قدسی خاک که دلالت بر تقدس خاک اعم از سوگند خوردن به آن و نیایش به واسطه آن دارد در این بخش نیز قابل مطرح است. گفتنی است این امر به جهت مانا و قدرت اسرارآمیزی است که در خاک وجود دارد» (زمردی: ۱۴۲).

«فدیه دادن به عناصر طبیعی برای باروری و برکت آنها و جرعه ریختن بر خاک و رفع تشنگی و عطش مردگان و آیین‌های یادبود اموات نیز، در ارتباط با تقدس و نیایش این عناصر طبیعی در دیدگاه جاندارپندارانه انسان اساطیری - به خصوص در عصر کشاورزی - شکل گرفته است» (الیاده، ۱۳۸۹: ۳۱).

در شاهنامه به جاندارانگاری این عنصر اشاره شده است:

«همه خاک آن شارستان شاد شد گیا بر چمن سرو آزاد شد»

(فردوسی، ج: ۳، ۱۶۸)

«در اساطیر ایران باستان، ایزد بانوی خاک و زمین سپندارمذ است. نام یکی از الهه‌ها یا امشاسپندان آیین مزدیسنی است. این نام در اوستا به صورت سپندآرمئی‌تی (sepandarmeity) به معنی فروتنی و فداکاری مقدس است، در پهلوی به صورت سپندارمت (sepandarmaty) به معنای سودآور به کار رفته است. او الهه‌ای مؤنث است و همواره وظیفه دارد زمین را خرم و آباد و پاک و بارور نگاه دارد» (عفیفی، ۱۳۷۴: ۵۵۳). اسماعیل‌پور نیز می‌گوید: «سپندارمذ، ایزد بانوی خاک و زمین است. این ایزد بانو برکت‌بخش، سودآور، پرورش دهنده آفریدگان، دختر اهورامزدا، یاری-دهنده رمه‌ها و سبزکننده چراگاه‌ها و دختر ایزد آسمان‌ها است» (اسماعیل‌پور، ۱۳۷۷: ۲۱). بنابراین عنصر «خاک» در میان عناصر چهارگانه، بی‌حرکت‌ترین و بی‌تکاپوترین عنصر است؛ به همین دلیل در جاندارانگاری اساطیری، از کمترین پویایی ممکن برخوردار شده و با توجه به اینکه، در طبیعت نیز محلی برای رویش گیاهان و نباتات است، در اساطیر نیز نقش «ماده اولیه» را در آفرینش



مادی عهده‌دار شده است.

رابطه دو سویه خاک با چرخه زایش و مرگ به آن رنگ قدسی می‌بخشد؛ «به همین دلیل در روایات و اساطیر ایران، چین، مصر و یهود به آفرینش انسان از گل و خاک اشاره شده است: «مردم از آن گلند که کیومرث را از آن ساخت وقتی آسمان از زمین جدا شد انسانی بر زمین نبود و یغ بانو نخستین انسان را از گل زرد آفرید» (زمردی: ۱۴۱). در اساطیر چین نیز «یغ بانو» گوازن» [که کیهان از تغییر شکل او به وجود آمده بود]؛ خاک رُس زرد را به صورت سفالی ورز می‌دهد و دست ساخته‌های خود را به صورت انسان‌هایی درمی‌آورد که بعداً حیات می‌یابند» (مک‌کال، ۱۳۸۵: ۲۴۰).

آدمی را صبح باد و خاک و آب و آتش است

باز او را صبح فضل و علم وجود و مفخر است

(همان، ۸۸)

خون شود آب و ریگ خاکستر

گر به دریا رسد سیاست او

(همان، ۱۳۱)

ز خاک و آب و ز باد آمدند و از آذر

سخت‌و و سخن و رای او گویی

(همان، ۱۶۱)

ز آب خیزد در و ز خاک زاید زر

ز آذر آید نور و ز باد زاید جان

(همان، ۱۶۲)

گوشوار هر درختی رشته گوهر شود

روی بند هر زمینی حله چینی شود

(همان، ۹۶)



هم کم از قدرش بود گر مجلس عالیش را
چند پهناى زمین پهناى شادروان بود
(همان، ۱۰۱)

این بهشت بر زمین شاهها ترا فرخنده باد
تا بخت فرخی را با این بنا بنیان شود
(همان، ۱۰۶)

هوا از ابر نم بیند ز دریا
زمین را مایه بخشد ابر از امطار
(همان، ۱۱۳)

زمین کوه باشد چو آیند پیدا
چو اندر گذشتند چاه مقعر
(همان، ۱۱۷)

عالمت آن زمین مجلس او
هر بدستی ازو یکی کثور
(همان، ۱۳۱)

تا همی هم بر این نهاد که هست
زیر باشد زمین و چرخ زبر
(همان، ۱۳۲)

به وقت آنکه زمین تفته بد ز باد سموم
هوا چو آتش و گرد اندر و به جای شرار
(همان، ۱۴۶)

زمین آموشد در زمان فراز و نشیب
ز توده توده سرو کوه کوه زین افزار
(همان، ۱۴۶)



اثر اثیر کند بر زمین ز بهر چرا
 که عکس او با شیر اندرون کند آثار
 (همان، ۱۸۰)

تا زمین‌ها را ز آرامش بود همواره طبع
 تا فلک‌ها را همی گردش بود همواره کار
 (همان، ۱۹۶)

فزون ز لشکر او بر فلک ستاره نبود
 حجر نبود به روی زمین برونه مدر
 (همان، ۲۰۱)

چه مایه میررضی رنج برد و لشکر داد
 که شد ز حد خراسان بدان زمین لشکر
 (همان، ۲۰۲)

زمین ز لشکر او موج سبز دریا بود
 ز گرد ایشان گیتی سیاه و روز انبر
 (همان، ۲۱۰)

همه زمین جگر و کوه صبر و صاعقه تیغ
 سپهر تاختن و باد گرد و ابر سپر
 (همان، ۲۱۱)

گران بود بر زمین بر پای چون بدود
 بیاد بر نگذارند بدان گران بار
 (همان، ۲۱۷)

پر صورت و نقش است همه روی زمین پاک
 فتنه است مگر ابر برین نقش و صور بر
 (همان، ۲۲۳)



بدان سان که بزار جامه نوردد نوردد زمین بارگی زیر رانش
(همان، ۲۴۰)

نه عرض هفت زمین با دو دست و تیغ تو شاه مصاف لشکر جودست و لشکر اقبال
(همان، ۲۴۹)

از آن به هشت بهشت آیتی است روز قضا وزین به هفت زمین نعمتی است گاه نوال
(همان، ۲۵۲)

مباد بی تو زمانه مباد بی تو زمین مباد بی تو مکین و مباد بی تو مکان
(همان، ۲۹۷)

عنصر آتش

آتش یکی از مهم‌ترین جلوه‌های طبیعت برای انسان بوده است؛ چنانکه روح و روان زندگی و حیات شناخته شد و در طی گذشت سده‌ها و هزارها، این استنتاج فلسفی و هستی‌شناسانه به وجود آمد که آتش، «روح هستی و آفرینش» است. بر مبنای همین باور، آتش حرمتی مقدس و آسمانی یافت و پرستش شد، و چنین بود که با گذشت زمان، آتش بنیادی ایزدی و سرشتی مینوی یافت؛ به همین دلیل در اساطیر، قصص و روایات مختلف دینی، آیینی و افسانه‌های ملل، جنبه‌های مختلفی از این عنصر حیات طبیعی پیدا می‌شود. علاوه بر جنبه‌های اساطیری و انسان‌مدارانه آن، که حاصل جان‌بخشی ذهنیت اساطیری است، در دوره‌های پسین تمدن نیز جنبه‌های استعاره‌ی بسیاری نیز یافته است» (میرفخرایی، ۱۳۶۶: ۵۸).

آتش در نگاه و افکار مردم کهن مقدس، هدایتگر، گرمابخش، الهه و خدا، و خاصیت سازندگی و... است که همه این موارد بیانگر و مدلول بر جاندارپنداری این عنصر ازلی و بنیادی هستی می‌باشد. زمردی در کتاب نقد تطبیقی ادیان و اساطیر بیان می‌دارد: «آتش عنصری جاندار فرض



شده است؛ چنانچه در باب تعبیر «گشتن و مردن آتش» گفته شده که این تعبیر از مظاهر جاندارپنداری و زنده‌بینی آتش تلقی می‌شود» (زمردی، ۱۳۸۵: ۱۱۳). در روایت پهلوی نیز از آزدن آب و آتش و گیاهان و شکایت این عناصر به هر رمز یاد شده است. در متون ادبی نیز از آتش به عنوان عنصری جاندار و ذی حیات یاد می‌شود (میرفخرایی: ۶۰). در شاهنامه آمده است:

«ز خاشاک تا هفت چرخ بلند همان آتش و آب و خاک نژند
 به هستی یزدان گواهی دهند روان تــــرا آشنایی دهند»
 (فردوسی، ج ۸: ۵۶)

مزدآپور نیز می‌گوید: «آتش در نزد ایرانیان باستان دارای احترام و قداست بود؛ چنانکه آن را زنده می‌پنداشتند و خاموش کردن آن را به معنای گشتن آن می‌دانستند» (مزدآپور، ۱۳۶۹: ۲۷۴). همچنین فعل «گشتن» در زبان فارسی، برای خاموش کردن شمع، چراغ و آتش نیز به کار رفته است (دهخدا ذیل گشتن). «ظاهراً امروزه نیز برخی از عوام چراغ را زنده و ذی‌شعور فرض می‌کنند؛ چنانکه برخی از قصه‌های عامیانه خراسان با جمله‌هایی این چنین آغاز می‌شود: «به چراغ گفتم: قصه بگو... چرخ‌ی زد و نشست گفت» (شکورزاده، ۱۳۶۳: ۴۰۴).

همچنین در «آئین‌های زردتشتی آتش مستقیماً مورد خطاب قرار می‌گیرد و موبد بدو نثار می‌کند» و در نیایش آتش موبد این سخن را برمی‌خواند: «آفرین خوانم بریزش و نیایش، نثار خوب، نثار آرزو کردنی و نثار ستایش‌آمیز که بر تو، ای آتش بر اهوره مزدا، (نثار می‌شود) تو شایسته ستایش هستی، شایسته دعا هستی باشد که تو شایسته ستایش، در خانه‌های مردم. نیکی باد مردی را که تو را بپرستد» (هینلز، ۱۳۷۳: ۱۴۲). در بُندهشن می‌خوانیم که: «او فرمود به آتش که تو را خویشکاری در دوران اهریمنی، پرستاری مردم کردن و خورش ساختن و از میان بردن سردی است، هنگامی که تو را چیزی برنهند بیرون آبی، چون هیزم برنهند، فراز گیر» (دادگی، ۱۳۸۰: ۹۵). همچنین در «آتش نیایش»، نماز مخصوص آتش، بخشی است از یسنای ۶۲، بند ۹ که با این کلمات آغاز می‌شود: «نماز به تو ای آتش، ای بزرگترین آفریده اهورامزدا و سزاوار ستایش» (زمردی: ۱۱۱). وجود نیایش برای آتش و خطاب قرار دادن آن اهمیت این عنصر و جاندارپنداری آن را نزد ایرانیان آشکار می‌سازد.



چو با آتش گرفتن بند کشتی چه با شمشیر او کردن جدایی
(همان، ۷۷)

گفتم آتش رسد به هیبت او گفت گنجشک چون رسد به عقاب
(همان، ۸۰)

به تک راه گیرند بر آب و آتش به دندان بدرند پولاد و مرمَر
(همان، ۱۱۷)

یکی را آتش رخسار بنده یکی را گنبد گردننده چاکر
(همان، ۱۲۰)

خشم او نام ابر برد برزم آتشین گشت ابر و قطره شرر
(همان، ۱۳۰)

خواسته از قیاس چون مشکست حور و آتش و کفش مجمر
(همان، ۱۳۴)

چنان تابد که پنداری که آتش زبانه برزد از بیجاده مجمر
(همان، ۱۴۱)

اگر بکاوی آتش بود زبانه زنان زمین آن همه بتخانه تا گه محشر
(همان، ۱۶۳)



وگر نباشد آتش سیاست توست سیاست توز آتش بسی فروزاتر
(همان، ۱۶۴)

که تیغ شاه جهان دار چون برهنه شود به آب ماند و آتش فرورد از کردار
(همان، ۱۷۰)

عارضش را جامه پوشیدست نیکویی و فر جامه‌ای کش ابره از مشکست و ز آتش آستر
(همان، ۱۷۱)

وگر تنی صفت خانه نگارستان برون شود ز طبایع بر آتش تیمار
(همان، ۱۷۹)

چو دود تیره در و آتش زبانه زنان تو گفته‌ای که پراکنده شد به دشت سقر
(همان، ۲۰۱)

همه سیه‌دل و آتش حمام و روئین تن مهیب روی و بلا فعل و اهرمن پیکر
(همان، ۲۱۰)

چو چوب گوید من همچو چوب عودم تر بدانند آنکه که آتش بیند و مجمر
(همان، ۲۱۴)

میان آب که دید آتش زبانه زنان به دست شاه چنانست تیغ گوهر بار
(همان، ۲۱۸)



همی بجوشد زلفش ز عشق خویش چو من
چرا بجوشد مسکین بر آئین بستر
(همان، ۲۳۰)

دل من آتش رخسار روز دورهمی
چرا بسوزد ناسوخته بر او عنبر
(همان، ۲۳۱)

سخنانش آتش افروخت برسیماب
بقا نباشد سیماب را بر آتش بر
(همان، ۲۳۳)

تا هیبت و جودش ندهد مایه به هر دو
نه تیز بود آتش و نه موج زندیم
(همان، ۲۶۷)

لبم چو خاک درو باد سرد خواسته شد
دلَم بر آتش و ز دیده گشته و ادی زم
(همان، ۲۷۶)

خلاف شاه جهان است آتش موقد
به هر کجا بود آتش نماند او پنهان
(همان، ۲۸۵)

نتیجه گیری

توصیف‌هایی همچون وصف فصول سال (بهاریه‌ها و خزانیه‌ها)، زمان (شب و روز و ساعات آن‌ها)، وصف گیاهان و گیاهزارها، عناصر چهارگانه (آب و باد و خاک و آتش)، آسمان و ستارگان، شرح جانوران و پرندگان مضمون‌های طبیعت در شعر عنصری به صورت استعاره پدیدار می‌شوند و در چارچوب مدح صورت می‌گیرند. عنصری، تصویرهای طبیعی را خلق نمی‌کند. بلکه به بازآفرینی این تصویرها اقدام می‌کند؛ اما این تصویرهای قراردادی و این بازآفرینی تصاویر، در پرتو صداقت لحن وی، از نوآوری‌های وی متمایز می‌شوند.



با توجه به بررسی‌ها و تحلیل‌های انجام شده در عناصر اربعه در شعر عنصری واژه‌هایی پرکاربرد ولادت مجدد و تولد دوباره و بازگشت به اصل می‌باشد که در عناصری چون: آب، آتش، خاک، نیز نمود یافته است.

فهرست منابع

- اسماعیل پور، ابوالقاسم، (۱۳۷۷)، اسطوره بیان نمادین، تهران: سروش.
- الیاده، میرچا، (۱۳۸۹)، رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری، چ چهارم، تهران: سروش.
- آهنگ هفتشجانی، فریبا، (۱۳۹۰)، «بررسی توصیف شعرا از برف و باران در سبک خراسانی»، کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه شهرکرد.
- دادگی، فرنخ، (۱۳۸۰)، بندهشن، ترجمه مهرداد بهار، تهران: توس.
- زادسپرم، (۱۳۶۹)، گزیده‌های زادسپرم، ترجمه دکتر محمدتقی راشد محصل، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- زمردی، حمیرا، (۱۳۸۵)، نقد تطبیقی ادیان و اساطیر در شاهنامه فردوسی خمسه نظامی و منطق الطیر، چ دوم، تهران: زوآر.
- سمعی گیلانی (۱۳۹۵)، «طبیعت‌گرایی در شعر شاعران قرن چهارم و پنجم»، مجله‌نامه فرهنگستان.
- عنصری بلخی (۱۳۶۳)، «دیوان عنصری بلخی» نشر ثنائی.
- شکورزاده، ابراهیم، (۱۳۶۳)، عقاید و رسوم مردم خراسان، تهران: مرکز.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۹۲)، شاهنامه (از روی چاپ مسکو)، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، چ دوازدهم، تهران: قطره.
- فضلی، ام‌البنین (۱۳۸۹)، «طبیعت در اشعار نادر نادرپور با تأکید بر نگاه رماتیک شاعر»، دانشگاه مازندران. کارشناسی ارشد.
- مزدپور، کتایون، (۱۳۶۹)، شایست و ناشایست، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- مک کال، هنریتا، (۱۳۸۵)، جهان اسطوره‌ها ۲، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز.



- میر فخرایی، مهشید، (۱۳۶۶)، آفرینش در ادیان، تهران: اطلاعات و تحقیقات فرهنگی.
- هیلنز، جان راسل. (۱۳۷۳). شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار، احمد تفضیلی، چ چهارم، تهران: آویشن و چشمه.
- یاحقی، جعفر، (۱۳۶۹)، فرهنگ اساطیر و اشاره‌های داستانی ادبیات فارسی، چ اول، تهران: سروش.